

در این منزل چو جا کاروانست	که هر دم کاروان دل روانست	در کلبه رخ سحر کوه چون بلبلست	هم شب تا سحر نغمه مستمانه گانست
دل خیز گشت و از دیده در گمانست	روای چوین کاروان بر کاروانست	آنکه از پر تو صحنه منگه چون بود	رویش عشق خوشی در دل و بر زبانست
بسین سخن ترا عجز ز محبت	سزای مهر با نام مهر با نامست	فانده نوز عجا جبر و کنش عجز است	مخفی آرائی دل سپید زنده گانست
دلم که ز خیم بیکان نشینانست	نشانی تیر آبان ابرو دکمانست	در خرباب معانی فای و آواز است	جلوه کرد در دیده بینا گانست
که از گشتن ماه بس حل	ز دریا آینه کوه و کوه گانست	نور و روشن گریه بی جهانست	جلوه کرد در دیده بینا گانست
دلی که گلشن و گلشن چو ماند	هر از اندر هزاران نشینانست	تا به پا را در سر نهاده ایم	هر کجا بکنند سر بر پا گانست
مرا نور علی از مشرق جان	فرد زان همه مهر آسمانست	دایم کف بکف جام جهانست	هر کز لب کسب بینا گانست
آنکه از سیرین فنا خانه گانست	مخزن کنج بقا در دل در آید گانست	قطره خورشید و خورشید در آید گانست	هفت دریا موج از دریا گانست
مینماید بچرخ آنچیز بیدار نهان	همه یک بر تو حسن رخ جانان گانست	ما به عشقش واله و شیده زندگانه	عشق او هم واله شیده گانست
گرچه هرگز ز بند نیک جهانم گانست	از کز آن تا بکز آن فتنه آف گانست	موسر و قسیم جلال نور علی	ز آسینین بیدارید و بیدار گانست
ساقیا که نمود جام بلورین گانست	کز خیم تو هم ساقی و سیم گانست		

Copyright © King Saud University